



رابطه آزادی و اخلاق / آزادی بدون مبانی و اصول معنا ندارد

آزادی در اسلام به آن معنایی که در نزد غربیان مطرح است وجود ندارد، تا انسان بر اساس هوی و هوس و امیال نفسانی خود عمل کند...

آزادی در اسلام به آن معنایی که در نزد غربیان مطرح است وجود ندارد، تا انسان بر اساس هوی و هوس و امیال نفسانی خود عمل کند، بلکه در اسلام آزادی به معنای رهایی از قید بندگی غیر خدا است تا بتواند به جایگاه الهی خود نائل شود. به گزارش خبرگزاری مهر، آزادی یکی از نعمات بزرگی است که خداوند متعال در اختیار بشر قرار داده است مسلماً می توان گفت که گوهر انسانیت و سرشت آدمی، همین آزادی است و یکی از اهداف ارسال انبیای الهی، آزاد کردن انسانها و حراست از آزادی بوده است. ما معنای انسانیت را با آزادی می فهمیم و از انسان غیر آزاد توقع مرزهای انسانی نیست. برای انسان چند نوع آزادی وجود دارد: آزادی تکوینی و آزادی اعتباری و تشریعی.

تکوینی به این معناست که با خلقت انسان ، آدمیان با حقیقت آزادی مواجه بودند و آزادی در وجود او جعل شده است به فرمایش امیرمومنان علی (ع) : آزادی و حریت در فطرت انسان نهاده شده است.

نوع دیگر تشریعی و اعتباری، آزادی تشریعی و اعتباری همان است که در علوم مختلف مثل سیاست، حقوق و تعلیم و تربیت درباره آن بحث می شود و همین نوع آزادی است که قابل عطا کردن و یا سلب نمودن است و حکومت یا متولیان امری، می توانند آن را تنگ کنند یا توسعه دهند اصطلاحاتی مثل آزادی سیاسی، آزادی بیان و انواع دیگر آن، در همین حوزه به کار می رود.

روشن است که در اسلام، آزادی به آن معنایی که در نزد غربیان مطرح است وجود ندارد، یعنی این که انسان بر اساس هوی و هوس و امیال نفسانی هر چه را بخواهد انجام دهد و حقوق دیگران را پایمال نماید و ولنگاری را ترویج نماید. بلکه در اسلام آزادی به معنای رهایی از قید بندگی غیر خدا وجود دارد تا بتواند استعدادهای خود را شکوفا سازد و به جایگاه یک انسان الهی نائل می شود.

قوانین الهی به هیچ وجه، مانع آزادی نیست، بلکه بستر مناسبی برای آن فراهم می کند . محدودیت هایی که در اسلام وجود دارد برای انسان مصونیت می آورد. در حقیقت انسان با تقید به اخلاق خود را از بندگی نفس می رهاوند و به ترقی و تکامل روحی نائل می شود و به آزادی واقعی می رساند.

این نکته دقیقی است که جهان غرب به شدت از آن غافل است، لذا اکثر متفکران آنان چون مبنای درستی از آزادی ندارند می پندارند که اخلاق مانع آزادی است و بر اساس همین پندار غلط می گویند که باید انسان در زندگی حیوانی کاملاً آزاد باشد و وظیفه حاکمان را این می دانند که به هر صورتی شده زمینه و بستر این نوع از آزادی را فراهم کنند. به همین دلیل است که مثلاً همجنس بازی را قانونی می کنند. آیا این نوع از آزادی با شان و منزلت انسان، سنخیتی دارد؟ آیا افراط در غرایز شهوانی ، آدمی را به کمال مطلوب می رساند و باعث رشد ترقی و تعالی می شود.

آزادی تنها شعار و حماسه نیست، تنها زنده باد و مرده باد نیست، تنها دم از آزادی زدن نیست. آزادی یک سلسله اصول و مبانی دارد. تا آن اصول و مبانی در روح انسان جایگزین نشود، تا آن فرمول و نقشه در روح انسان و در اجتماع انسان پیاده نشود، آزادی فقط حرف و لفظ است از قبیل آزادی که غرب در دنیا اعلام می کنند.

لذت های روحی انسان جز از طریق اتصال به دین خدا بدست نمی آید منظور این است که آدمی خود را از قیدهای نفسانی خلاص کند و با تزکیه نفس ، اخلاق و معنویت خود را حفظ نماید و مالک هوای نفسانی شود. شرط رسیدن به آزادی، برخورداری از تقوای الهی است. کسب آزادی واقعی جز بر اساس تقوا میسر نیست.

برخی از دانشمندان غربی گفته اند رسالت اخلاق آن است که انسان را به کارهای شایسته و خوب عادت دهد اگر این طور باشد اخلاق

مانع آزادی است، چون اگر انسان به کارهایی هر چند خوب عادت پیدا کرد دیگر از روی عقل و اراده نیست و چون از روی عادت است دیگر ترک کردن آن برایش مشکل خواهد بود.

در پاسخ به این نظر باید گفت نوع عملکرد عادت مهم است اگر انسان با عقل و اراده خود تمرین و ممارست و عادت کردن به کارهای اخلاقی را در نفس خود به وجود آورد در این عادت و تمرین همیشه عقل و اراده او حاکم است و به صورت انفعالی برخورد نمی کند بلکه همیشه بر کردارهای خود آگاه است.

عادت های غیر آگاهانه و انفعالی که معمولا تحت تاثیر محیط یا عوامل دیگر انجام می گیرد، مطلوب نیست. اما عادت هایی که دائما عقل و اراده، آنها را هدایت می کنند و از روی آگاهی است. پسندیده می باشد.

اساسا مگر می توان کار نیک و پسندیده ای را بدون عادت و تمرین و ممارست انجام داد. همه هنرها و فنون، مثلا یک خطاط هنرمند با تمرین و عادت دادن دست خود و نحوه به دست گرفتن قلم، آثار هنری هنری خلق کند.

خلاصه اینکه باید گفت که اراده و اخلاق انسان باید تابع عقل و ایمان او در آید و لذا برای تقویت نیروی عقل و اراده باید بر جسم خود مسلط شود و لازمه اش این است که کمی آن را به زحمت و رنج بیاندازد تا آن را عادت دهد و از این طریق است که عادت طبیعت دوم انسان می شود و بسیار کار آمد هم خواهد بود. اما نکته این جاست که آن طبیعت ثانوی هم از نظر اسلام همواره باید تحت فرمان عقل و اراده باشد.